

بود. این جنگ، خسارات انسانی، مادی و روانی زیادی بر جوامع بشری تحمیل کرد. جدا از آن، شرایط ویژه سیاسی، اقتصادی و نظامی پس از جنگ، به عنوان یک زمینه ساز اصلی باعث شد تا توازن قدرت سیاسی موجود قبل از جنگ در عرصه سیاست بین الملل تغییر بیابد و نظام جدیدی در سیاست جهانی پس از جنگ شکل بگیرد. سالهای دهه ۵۵-۱۹۴۵ دوران کاهش قدرت و افول کشورهای اروپایی است، در حالی که سالهای پس از جنگ شروع دوران شکوفایی اقتصادی، صنعتی و سیاسی آمریکا به شمار می‌رود. در ضمن، در همین دوران نیز شاهد رشد و توسعه اقتصادی و صنعتی شوروی و توسعه نفوذ سیاسی آن کشور - به ویژه در منطقه خاورمیانه و از جمله خلیج فارس - هستیم. قابل توجه است که خلیج فارس و مسایل منطقه ای پس از جنگ باعث شد تا دو متحد سیاسی - نظامی دوران جنگ - یعنی شوروی و آمریکا - به عنوان دو قطب و ابرقدرت شرق و غرب و رقیب یکدیگر در برابر هم صف آرایی کنند.

آمریکا و خلیج فارس: تغییر استراتژی امنیتی در دوران پس از مہار دوگانه

Richard D. Sokolsky, *The United States and the Persian Gulf: Reshaping Security Strategy for the Post-Containment Era*, Washington D.C.: National Defence University Press, 2003, 160 pages.

بیژن اسدی

استادیار علوم سیاسی

دانشکده علوم اقتصادی و علوم سیاسی

دانشگاه شهید بهشتی

در تاریخ تحولات جهانی، جنگ جهانی دوم یک نقطه عطف بسیار مهم و سرنوشت ساز برای عرصه سیاستهای جهانی و منطقه ای

اهمیت و حساسیت بالای راهبردی و ژئوپولیتیک منطقه خلیج فارس به ویژه از نظر موقعیت ذخایر انرژی آن، باعث شد که این مکان یکی از نقاط اصلی رقابتهای سیاسی و نظامی آمریکا و شوروی در جهان به شمار آید. در همین راستا، آمریکا در سالهای پس از جنگ شروع به ایجاد و توسعه یک نیروی نظامی بزرگ و دائمی در محدوده کشورش و نیز برخی نقاط مهم دنیا - و از جمله خلیج فارس - کرد. سابقه اولیه حضور نظامی آمریکا در منطقه به اواسط جنگ جهانی دوم بر می گردد. چنان که مدتی پس از تهاجم نظامی و اشغال خاک ایران به وسیله نیروهای انگلیسی و روسی در شهریورماه ۱۳۲۰ (اوت ۱۹۴۱)، نیروهای آمریکایی نیز وارد خاک ایران شدند و تا چند ماه پس از پایان جنگ همچنان حضور داشتند. رخسادهای این جنگ و آثار اقتصادی و سیاسی ناشی از آن باعث برتری تدریجی قدرت آمریکا بر قدرت انگلستان در منطقه و به ویژه در ایران شد. چنان که در خلال سالهای ۵۵-۱۹۴۱، کشور ایران به تدریج از یک منطقه نفوذ انگلستان به منطقه نفوذ آمریکا تبدیل شد.

یکی از قدیمی ترین قراردادهای دفاعی-نظامی بین آمریکا و یک کشور خلیج فارس با حضور «نیروهای خاورمیانه ای» با استفاده از امکانات و تسهیلات بندری محلی در بحرین (پایگاه جفیر) و در سال ۱۹۴۹ شکل گرفت. نیروی مذکور سالها در حد یک نیروی کوچک شامل یک کشتی فرماندهی و دو ناوشکن در منطقه فعالیت می کرد. از سال ۱۹۷۹ و پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، میدیست فور تا مدتی به پنج فروند کشتی نظامی افزایش یافت. به طور کلی، از زمان جنگ جهانی دوم تاکنون حضور نظامی و سلطه گرانه آمریکا در خلیج فارس به تدریج افزایش یافته است. به ویژه، نقطه عطف روند یاد شده عبارت از پیروزی انقلاب ایران و سپس رخسادهای و تحولات بعدی و گوناگون پس از آن بوده است، از آن جمله اند: جنگ ایران و عراق، جنگ نفت کشها، حمله عراق به کویت، حادثه ۱۱ سپتامبر آمریکا و آثار و عوارض تبعی آن و بالاخره بحران عراق و نتایج و حوادث پیرو آن.

مسئله حضور نظامی مستقیم آمریکا در منطقه همواره با مسایل و مشکلاتی برای

آن کشور و حساسیتهایی نزد مردم کشورهای منطقه همراه بوده است. برای مثال کویت به عنوان یک کشور کوچک، تقریباً تا یک و نیم دهه پیش نه فقط سیاست خارجی نسبتاً مستقلی را در رابطه اش با ابرقدرتها و کشورهای بزرگ پیش می برد، بلکه به هیچ یک از آنها نیز اجازه حضور نظامی مستقیم در کشورش و استفاده از پایگاههای نظامی را نداده بود. ولی حمله عراق به کویت، ۱۱ سپتامبر آمریکا و بحران اخیر عراق بسیاری از معادله های سیاسی و توازن قدرت منطقه ای و حتی نظام موجود سیاست بین الملل را تغییر داده از جمله مسایل و مشکلات و حساسیتهای مربوط به حضور مستقیم نیروهای آمریکایی را در منطقه نزد مردم و رهبران در مقایسه با قبل به میزان زیادی کاهش داد.

هدف کتاب حاضر، مطالعه و ارزیابی پیامدها و نتایج سیاسی، راهبردی، امنیتی و نظامی مربوط به حضور نظامی ایالات متحده و نیز چگونگی روابط نظامی، دفاعی و امنیتی و سرانجام برنامه ریزیهای نظامی آن کشور در مورد منطقه می باشد. به طور کلی، محور اصلی مباحث کتاب پرداختن به علایق

و هدفهای گوناگون منطقه ای و راهبردی جدید نظامی و امنیتی آمریکا در خلیج فارس در دوران پس از مهار دوگانه آمریکایی باشد. راهبردهای نظامی - امنیتی آمریکا در قبل از شروع دوران نظم نوین جهانی (۱۹۹۰) و پس از آن در فاصله یک دهه تا زمان حمله به برجهای دوقلوی مرکز تجارت جهانی و ساختمان پنتاگون (وزارت دفاع) دچار تغییر و تحولات زیادی شده است. در خلال سالهای مذکور، آمریکا همچنان در پی دسترسی به نفت خلیج فارس با قیمتهای مناسب و مطمئن و دائمی، کنترل و محدود کردن دامنه نفوذ و قدرت ایران و عراق در ماوراء مرزهایشان، جلب توجه و کسب موافقت کشورهای عرب خلیج فارس به استقرار با حجم بالای نیروهای آمریکایی در خاک آنان و بالاخره زمینه سازی و جلب نظر رهبران کشورهای منطقه برای حمله دوباره به عراق و سرنگونی حکومت صدام حسین بوده است. در ضمن، در این مدت دست کم تا شروع انتفاضه دوم فلسطین در سپتامبر ۲۰۰۰، آمریکا توانسته بود روابط سیاسی خود را با کشورهای کلیدی و با نفوذ در منازعه اعراب

و اسرائیل (مصر، عربستان سعودی و اردن) توسعه و تحکیم بخشد.

همانند بسیاری از نوشته‌ها و تجزیه و تحلیلهای نویسندگان آمریکایی، نکات، دیدگاهها و توجیهاتی مشابه و صرفاً در راستای منافع آمریکا و گاه بدون توجه به واقعیتها و شرایط منطقه نیز در این کتاب مشاهده می‌شود. از جمله اینکه، خواسته‌ها، منافع، سیاستها، راهبردها و نگرشهای نوع آمریکایی بالاتر از هر چیز و خواسته دیگری است، باید با ایران و عراق (تا قبل از بحران آن کشور) مبارزه کرد و آنها را در تنگنا قرار داد، یک دشمن (مشترک ۱) دیگر پس از فروپاشی کمونیسم همواره آمریکا و منافع آن را تهدید می‌کند که اسلام انقلابی و مسلمانان بنیادگرا هستند. هر نوع مخالفت و مقاومتی در برابر خواسته‌ها و هدفهای منطقه ای آمریکا باید کنترل یا سرکوب شود، آمریکا باید همواره به نفت و انرژی ارزان قیمت و مطمئن و مداوم خلیج فارس در هر شرایطی دسترسی داشته باشد، می‌بایستی از ثبات و دوام حکومت کشورهای عرب میانه رو و طرفدار آمریکا حمایت همه جانبه کرد و گروههای مخالف آنان را سرکوب کرد.

حضور نظامی - امنیتی آمریکا در منطقه می‌بایستی توسعه یابد، باید با تروریسم به ویژه با نوع اسلامی آن (به قول آمریکا) مبارزه بی‌امان کرد. کشورهای قدرتمند و رادیکال منطقه (ایران و عراق) نباید به هیچ ترتیب به فن‌آوری تولید سلاحهای کشتار جمعی (هسته‌ای، بیولوژیک و شیمیایی) دسترسی پیدا کنند (البته در صورت ضرورت و با اشاره و خواست آنان استفاده هسته‌ای از این نوع سلاحها علیه یک کشور مخالف سیاستهای آمریکا - برای نمونه ایران - اشکال و منع قانونی و اخلاقی ندارد) - آمریکا نماد و پیام آور دموکراسی، صلح و دوستی و توسعه‌دهنده روندهای دموکراتیک در کشورهاست و از این جهت رسالتی بزرگ و جهانی بر عهده دارد و مواردی دیگر از این قبیل.

چنان که در پیشگفتار کتاب ذکر شده، هم‌زمان با چاپ این نوشته در اوایل سال ۲۰۰۳، آمریکا در حال طراحی و تدارک حمله همه‌جانبه به عراق و مقابله با حکومت آن کشور و در ظاهر به منظور از بین بردن سلاحهای کشتار جمعی عراق و فراهم کردن شرایطی مساعد برای برقرار کردن

روندهای دموکراتیک و توسعه سیاسی در آنجا بوده است. مدیر مؤسسه «مطالعات استراتژیک ملی» و معاون پژوهشی «دانشگاه دفاع ملی» (استیفن فلاناگن) در اینجا اشاره می‌کند که شروع این عملیات نظامی نشان دهنده پایان یک دهه اعمال سیاست مهار دوجانبه علیه عراق و ایران و شروع یک دوران نگرش جدید دولت آمریکا نسبت به همکاریهای امنیتی و تعاملهای سیاسی در منطقه خلیج فارس می‌باشد. بنابراین، مباحث فصول چندگانه کتاب یک «نقشه راه» را به منظور بررسی یک راهبرد و موقعیت جدی استقرار نیروها و عملیات نظامی ایالات متحده در منطقه با توجه به شرایط نوین منطقه ای پس از حمله آمریکا به عراق (و بحران عراق) مورد نظر و تأکید ویژه دارد.

به باور مقام یاد شده، مدیریت و اداره چنین دوره انتقالی نیازمند به کارگیری یک راهبرد جامع منطقه ای و کاهش خطر و تهدید عراق نسبت به منطقه - ولی در واقع نسبت به منافع منطقه ای آمریکا - می‌باشد. وی همچنین متذکر می‌شود که واشنگتن باید تأثیر عملیات نظامی خود را علیه عراق و

نتایج ناشی از آن که متوجه کشورهای منطقه خواهد شد، مورد ارزیابی قرار دهد. نویسندگان فصول مختلف کتاب تلاش کرده اند با توجه به مسئله حاد عراق و ماهیت و لزوم تغییر رژیم آن و مسایل دیگر منطقه ای (بنیادگرایی اسلامی، تروریسم و غیره) و جذابیتها و انگیزه های دیگر سیاسی و ژئواستراتژیک منطقه، ضرورت انجام تغییر و تحولات اساسی در موقعیت نظامی و راهبرد امنیتی منطقه به وسیله آمریکا را مورد بحث و بررسی قرار دهند. در ضمن نویسندگان، اصول و قواعدی را به منظور پیشبرد مؤثر اصلاحات سیاسی و اقتصادی که به عقیده آنان ریشه ها و علل مسئله تروریسم، بنیادگرایی اسلامی و بسیاری از مسایل اساسی دیگر منطقه را تشکیل می‌دهد، پیشنهاد کرده اند.

در واقع باید توجه داشت که پیرو دیدگاه بالا (برخورد ریشه ای با مسایل خلیج فارس و خاورمیانه) و نظرات مشابه دیگر دست اندرکاران پژوهشی و سیاسی آمریکا بوده است که در شروع قرن بیست و یک طرح «خاورمیانه بزرگ» از سوی دولتمردان آمریکایی اعلام شد. در واقع،

پس از رخداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، آمریکا که مبارزه با تروریسم جهانی به صورت مفهومی غالب در سیاست خارجی و امنیت ملی آن کشور در آمد، منطقه خاورمیانه نیز به کانون روابط و مرکز ثقل نظام بین الملل تبدیل شد. چنین بود که تصمیم گیرندگان و سیاست گذاران آمریکا با القاء رابطه و پیوستگی بین بنیادگرایی اسلامی با تروریسم جهانی، علاوه بر استفاده از نیروی نظامی و زور علیه به اصطلاح تروریستهای اسلامی، در ضمن درصدد انجام اصلاحات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی از طریق مهندسی اجتماعی - سیاسی و جرح و تعدیل و اصلاح دینی جوامع خاورمیانه به عنوان منشاء خاستگاه تروریسم بین الملل (البته از دیدگاه خودشان) برآمدند. در ضمن، بعدها نیز در جریان بحران عراق و اعلام توجیهات و بهانه های سه گانه حمله آمریکا به عراق، جدا از مبارزه علیه تروریسم و از بین بردن سلاحهای کشتار جمعی، همچنین تدارک و استقرار یک دولت نمونه دموکراتیک در این کشور به منظور توسعه دموکراسی در منطقه و براساس منطق دومینوی دموکراتیک اعلام گردید.

نظرات و پیشنهادهایی که در این کتاب در رابطه با برخورد با مسئله تروریسم جهانی و بنیادگرایی و رادیکالیسم اسلامی مطرح و بررسی شده است، تقریباً همان دیدگاه «نوجهان سومی ها» است. آنان برخلاف نظر گروه «نوشرق شناسان» اعتقاد دارند که اسلام به طور باطنی خشونت طلب و ناسازگار نیست، بلکه یک رشته عوامل مربوط به مسایل و مشکلات اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی که ریشه در نفوذ غرب و دخالتهای آن در کشورهای جهان سوم دارد، باعث این گونه پدیده ها در خاورمیانه و جهان شده است. بنابراین، برای برخورد واقعی با این پدیده ها غرب باید در سیاستها و خط مشیهای خود در کشورهای اسلامی و جهان سوم تجدید نظر اساسی به عمل آورد.

کتاب پیش روی از انتشارات «مؤسسه مطالعات استراتژیک ملی» وابسته به دانشگاه دفاع ملی آمریکا است که در هفت فصل، با یک پیشگفتار و یک مقدمه در قالب فصل یکم به شرح زیر تهیه و تدوین شده است. ویراشگر (ریچارد سوکولسکی) در مقدمه کتاب (فصل یکم) دیدگاه و

برداشت خود را از شرایط حاضر خاورمیانه و خلیج فارس در یک دهه پس از حمله عراق به کویت و به ویژه سالهای اخیر پس از رخداد ۱۱ سپتامبر آمریکا و لزوم بازنگری آمریکا در راهبردهای نظامی و امنیتی خود در خلیج فارس می پردازد. البته این بررسی و تحلیلهای کلی نویسنده مربوط به قبل از شروع حمله آمریکا و انگلیس به عراق و نتایج پس از آن است. نویسنده در اینجا تأکید می کند که مباحث فصلهای گوناگون کتاب در رابطه با مسایل دفاعی، راهبردی و نظامی ویژه ایالات متحده بر چهار پرسش اصلی و پایه ای تکیه و نظر داشته است. از جمله اینکه «آیا ایالات متحده به منظور برنامه ریزی و انجام تغییر و تحول لازم در دریافتهای سیاستهای امنیتی کشور، نیاز به تغییر شکل روابط امنیتی و نظامی اش با دوستان و متحدان منطقه ای خود خواهد داشت؟»

در فصل دوم، «علایق و هدفهای آمریکا» در منطقه خلیج فارس مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. در این بحث، نقاط قوت و ضعف سیاستهای آمریکا در منطقه در راستای تأمین علایق و هدفهای خود و رابطه با نکات و مسایل راهبردی

ذیربط بحث و بررسی شده است. نکته مهم در این فصل، تأکیدی است که بر برخورد ریشه ای با مسئله تروریسم در منطقه شده است. بدین معنی که، به جای استفاده از نیروی نظامی و قوه قهریه که به طور مسلم منافع منطقه ای آمریکا را مورد تهدید قرار می دهد و بی ثباتی و ناامنی را توسعه خواهد داد (چنان که پس از رخداد بحران عراق به تجربه ثابت شد)، باید به یک رشته اصلاحات سیاسی و اقتصادی در کشورهای منطقه اقدام کرد (که در واقع مطرح کردن طرح «خاورمیانه بزرگ» پس از بحران عراق، جنبه نوشدارو پس از مرگ سهراب را برای سیاست خارجی آمریکا در حال حاضر خواهد داشت!)

فصل سوم، با عنوان «دریافتهای راهبردهای امنیتی خلیج فارس»، آن دسته از عوامل داخلی و خارجی را که تهدیدهایی را متوجه دریافتهای، رهنامه های امنیتی و سیاستهای نظامی بازیگران عمده منطقه ای خواهد کرد، مورد ارزیابی قرار می دهد. همچنین، در این مبحث دیدگاههای مربوط به تغییر دوستان متعهد منطقه ای و روابط امنیتی و روندهای توسعه داخلی کشورها

که احتمالاً بر مسئله حضور فیزیکی، قابلیت‌ها و نیازهای نیروهای نظامی ایالات متحده اثرگذار خواهد بود، مورد بحث قرار گرفته است.

در فصل چهارم کتاب با عنوان «توازن نظامی منطقه‌ای» روندهای درازمدت در توازن نظامی منطقه‌ای با تأکید ویژه بر احتمال دستیابی ایران و عراق (تا قبل از بحران اخیر) بر سلاحهای کشتار جمعی و نیز توانایی کشورهای شورای همکاری خلیج فارس و سایر دوستان منطقه‌ای ایالات متحده در خاورمیانه نظیر اردن و مصر برای مشارکت در امور دفاعی و امنیتی خلیج فارس ارزیابی و تحلیل شده است.

فصل پنجم با عنوان «راهبرد دفاعی و برنامه ریزی نظامی ایالات متحده»، این مسئله را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد که چگونه ممکن است نیازمندیهای نظامی و برنامه ریزیهای نظامی آمریکا با انجام تغییر و تحولات در راهبرد دفاعی جهانی آمریکا و اولویتهای سیاست خارجی آن کشور تحت تأثیر قرار بگیرند. در این فصل به این نکته مهم اشاره شده است که راهبرد و موقعیت نیروهای نظامی آمریکا در منطقه خلیج

فارس باید با توجه به حداکثر وقوع تغییر و تحولات منطقه‌ای و سپس به کارگیری نیروهای نظامی در آن شرایط خاص (مراحل پایانی) مورد نظر و بررسی قرار گیرد.

فصل ششم تحت عنوان «نقش قدرتهای فرامنطقه‌ای» مروری دارد بر هدفها، علایق و سیاستهای مربوط به قدرتهای ماوراء منطقه و چالشها و فرصتهایی که آنان در زمینه راهبرد امنیتی خلیج فارسی آمریکا ایجاد و مطرح می‌کنند. این فصل، به ویژه به بررسی موضع این کشورها در برابر عملیات نظامی ایالات متحده در منطقه خلیج فارس و اقدامات عکس‌العملی آنان تأکید می‌کند. اقداماتی نظیر انتقال و تحویل انواع تسلیحات پیشرفته، تهاجم نظامی به منطقه و غیره که احتمالاً موقعیت ژئوپولیتیک یا توازن نیروهای نظامی را در منطقه به هم خواهد زد.

فصل هفتم و پایانی کتاب با عنوان «استنتاجها و توصیه‌های سیاست‌گذاری»، راهبرد مربوط به دوران پس از مهار دو جانبه آمریکا در خلیج فارس را مورد بحث و بررسی

قرار می‌دهد. آن راهبردی که برنامه ریزی دفاعی ایالات متحده را در خلیج فارس منطبق با شرایط منطقه‌ای و نیز راهبرد دفاعی جهانی آمریکا تبیین و مشخص سازد. مباحث این فصل به دنبال پاسخگویی به چند پرسش مهم در رابطه با راهبردهای نظامی، دفاعی و امنیتی جدید آمریکا در منطقه با توجه به شرایط نوین خلیج فارس بوده است. از جمله اینکه «آیا ایالات متحده با توجه به محیط تهدید موجود و در برابر شرایط ویژه سالهای دهه آتی خلیج فارس راهبرد و موقعیت درستی را در منطقه اتخاذ کرده است؟»، «چه تغییر و تحولاتی باید در رابطه با حضور آمریکا در خلیج فارس در زمان صلح به انجام برسد، از جمله در زمینه‌های استقرار پایگاه و دسترسی به تسهیلات نظامی، روابط دوجانبه دفاعی، عملیات نظامی، برنامه ریزیهای نظامی و سرانجام فعالیتهای نظامی آمریکا در زمان صلح.»

